

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک وقتی مسئله به طور کلی دور می زند در دایره مخالفت با اهل بیت و در نقطه مقابل آنها قرار گرفتن، زیرا تفاوت دارد نقطه مقابل مثل معاند می ماند مثل خصم یک وقتی نه مسئله به نقطه مقابل نیست نقطه مخالف با رضا است مخالفت با رضا و مخالفت با اصل مسیر تفاوت می کند و در بعضی موارد مسئله به طور کلی به نیت شخص برمی گردد که این نیت نیت عناد است کاری که ابوحنیفه کرد - تحریک مردم بر علیه منصور بود و بعد نامه ای را که برای افراد نوشته بود به دست منصور می رسد و به مقتضای همین نامه منصور دستور دستگیری او را می دهد - برای چه این کار را کرد؟ می خواست چکار کند؟ می خواست خودش بیاید و مسائل را به عهده بگیرد و بعد هم که به او گفتند تو که می نویسی چرا خودت نمی روی؟ اگر بیل زن خوبی هستی چرا باغچه خودت را بیل نمی زنی؟ گفت من وظیفه دارم

که فقه را بگویم، احکام را بگویم، مردم را بفرستیم بکشند تکه تکه شوند در جبهه، خودمان بنشینیم فقه را بگویم، این بهتر است، عالتر است، این جور می فرمود! البته خیلی دیگرها می فرمایند و ابوحنیفه هم یکی از آنها بود.

منصور فرستاد و آوردند او را زندان کردند و در زندان مرد آیا این شهید است؟ ممکن است یک شخص هزار جهت داعویت خصمیت با یک شخص داشته باشد حالا چون خوارج دشمن معاویه هستند پس دوست علی باید باشند؟ نه، دشمن هر دو هستند، این مثلثی است که سه ضلع دارد، یک ضلع علی و یک ضلع معاویه و یک ضلع خوارج هستند. دلیل نیست بر این که هر سه ضلع مثلث بر صحت باشد یا هر سه ضلع بر خطا باشد بلکه دو ضلع بر خطا است و یک ضلع بر حق است که آن علی است. حالا ایشان هم با امام صادق دشمن بود هم با منصور یک وقتی از منصور تعریف می کرد و جزو نزدیکان او بود مثل همین که همه داریم می بینیم یک روز بر سر سفره می نشینند و فردا هم بخاطر دنیا به جان

همدیگر می‌افتند و بقیه تار و مار و نابود می‌شوند. ایشان هم همین طور بود. آن کسی که دارد می‌آید و می‌گوید که دستش را قطع کند بعد معلوم می‌شود که قضاوت اشتباه است وقتی می‌گویند چکار می‌کنی؟ می‌گوید بابا این حرفها را رها کن! حالا هر چه شده گفت بابا الان دارند دستش را قطع می‌کنند گفت راحت‌مان بگذار! حالا یک دست هم قطع کردند طوری نیست! آیا می‌توانیم بگوییم این یک آدمی است که کاری که انجام می‌دهد موافق با رضای امام صادق است؟ می‌توانیم یک این چنین آدم بی‌دین لا مذهب کذا و کذا؟ نمی‌تواند این طور باشد، پس معلوم است مخالفت او هم با منصور کشکی است، غلو است، دواعی بوده است، ولی این را در کتاب، بعضی جزو مفاخر اسلام ذکر می‌کنند!! این همان دیدگاه مادی است که من می‌گویم ما فقط از نظر ظاهر نگاه می‌کنیم که مقام اثبات است در حالی که ارزش مقام اثبات به میزان مقام ثبوت آن است اگر ثبوت در این جا ثبوت ناخالصی باشد اثبات آن هم اثبات ناخالصی خواهد بود افراد هم در این زمینه

متفاوت هستند معلی بن خنیس جزو افرادی بود که حضرت او را نهی کردند ولی معلی خودش را شاگرد امام صادق می‌دید نمی‌توانست صبر کند، تحمل نداشت خیلی سریع، بند را آب می‌داد و به خاطر همین سرش را به باد داد و حضرت که می‌گویند این کار را نکن صرف نظر از این که برای ما مشکلات ایجاد می‌کنی، خودت از بین می‌روی یعنی حضرت به معلی می‌گفت قضیه قضیه خودت تنها نیست ما را هم به دردسر می‌اندازی ای کاش فقط خودت بودی می‌گویند این شاگرد تو دارد کشف سر می‌کند و اسرار را اذاخه می‌کند.

حضرت می‌فرمود اگر من امام هستم پس بنابراین می‌گویم ساکت شو! هر امامی باید یک مأموم داشته باشد، امام که نمی‌شود برای خودش امام باشد! پس این مأموم ما کجا رفت؟ اگر تو به میل خودت حرف می‌زنی پس من دیگر امام تو نیستم، تو هم برای خودت امام هستی و هم برای خودت مأموم هستی.

در جریانات سنه ۴۲ همین آقایان نهضت فدائیان

را من می دیدم آنها با مرحوم آقا ارتباط داشتند، می آمدند خانه، اسامی آنها را نمی برم ولی می آمدند شش تا هفت تا، دو تا یکی، نصف شب بین الطلوعین - اکثرا شبها می آمدند - در آن جا صحبت می کردند. بعد از قضیه گرفتن آقای خمینی آنها آمدند و می خواستند به همان مسائلمان ادامه بدهند، به همان روش ادامه بدهند، مرحوم آقا به ایشان فرمودند بالاخره شما تابع هستید یا متبوع؟ ما این را بفهمیم که شما در این جا چه می خواهید بکنید؟ نظرات در این جا مختلف است، سلیقه ها متفاوت است، یک سلیقه می گوید الان باید فلان عمل انجام شود و یک سلیقه می گوید نه من می گویم فلان مسئله نباید انجام شود، شما اصرار دارید... - یکی از اینها اصرار می کرد که باید فلان مطلب انجام شود - اتفاقا نسبت به بعضی از اینها خود آقای خمینی هم نظرشان مخالف بود نه این که فقط مرحوم آقا بودند و بدون اطلاع ایشان اینها گاهی دست به یک اقداماتی می زدند که نه تنها مفید نبود بلکه مضر بود و آنها گفتند که نه! ما نمی توانیم به این نحو باشیم که

دیگر هر چه صد در صد گفته شد ما در یک این چنین حدی نمی توانیم خودمان را اقناع کنیم، با این که آدمهای خوبی بودند نمازخوان و برای خدا و اعتقادات مذهبی اقدام می کردند ولی صحبت در این است که تا چه میزانی انسان می تواند نفس خودش را تسلیم حق کند؟ این مهم است! یکی تا صد در صد این مسئله را انجام می دهد یعنی اینها افرادی بودند که حتی از جانشان هم می گذشتند نه این که فقط ادعا کنند ولی گذشتن از جان تنها ملاک نیست یک بچه ده ساله هم از جانش می گذرد ولی بچه است! آن بچه که می آید تفنگ دستش می گیرد و می رود جلو، این از مرگ چیزی نمی فهمد یک دهم آن که ما احساس فقدان را می کنیم او نمی کند او فقط از تق و توق و سر و صدای انفجار خوشش می آید: چه خوب خورد به آن جا، گرد و خاک بالا رفت... لذا کشته شدن این بچه ده ساله به همان اندازه فهمش است، البته بچه ده ساله که معصوم است و گناه نکرده و معصیت نکرده ولی آن مرد پنجاه ساله شصت ساله، چهل ساله که زندگی را فهمیده، نبود در دنیا را

حس می کند تعلقات او یکی و دو تا نیست، افرادی به او متعلق هستند و از نقطه نظر نفسانی دریچه‌هایی از تعلقات برای او باز شده است با آن بچه ده دوازده و سیزده ساله یکی است؟! زمین تا آسمان فرق می کند!! وجدانی است دیگر. این نظری نیست که شما بخواهید دلیل بیاورید بدیهی است. آن اگر رفت و این کار را انجام داد خیلی فرق می کند می شود گفت که او از جانش گذشته است و الا بچه ده دوازده و سیزده ساله که بچه است چیزی نمی فهمد تفنگ دست بگیرد یا نارنجک دست بگیرد یکی است فرق نمی کند.

این افراد میزان حجیت مقام اثبات آنها که همان مقام ابراز باشد به میزان ثبوتی است که در آنها است اگر برای آنها به هیچ وجه من الوجوه این عالیتین رتبه است که ما می توانیم تصور کنیم - عالیتین رتبه قابل فهم و الا از این بالاتر هم هست آن مقام ولایت است که اصلا شخص خودش را در مجرای یک اراده نمی بیند که حالا بحثش را نمی کنیم ولی پایین تر که در خور فهم عوام است این است که اگر یک

فردی به هیچ وجه من الوجوه غلبه حق بر باطل برای او تفاوتی با غلبه باطل بر حق نداشت، یعنی هر دو پنجاه پنجاه بود چه باطل بر حق غلبه کند، چه حق بر باطل غلبه کند، آن مطیع امام است در هر دو صورت، این بالاترین نقطه است و کارش با ارزش می شود، یعنی بالاترین حد، البته از این بالاتر هم هست که عرض کردم و بحث می رود در مباحث وحدت در ولایت و اصلا خود را در میان ندیدن که اصلا به آنها کار نداریم.

چند نفر در اصحاب امیرالمؤمنین این گونه بودند؟ در اصحاب امیرالمؤمنین که رفتند برای صفین همه جور بودند. مالک اشتر بود، حبیب بن مظاهر بود، حجر بود، کمیل بود و فلان اینها همه جزو اصحاب بودند دیگر، اویس بود، اویس که آخر آمد و شهید شد، عمار و .. اینها همه بودند این که می گویم که حق و باطل از نقطه نظر اطاعت از امام چقدر فرق می کند یعنی اگر با امام باشد تا وقتی که احساس کند که یعنی دلش بخواهد امام غلبه کند می گوید این خوب است نیشش باز می شود که

خوب شد دیدی؟ حالا حق است، دوست معاویه نیست! ولی امام را با غلبه بر معاویه می‌پسندد چرخ معرفت این لنگ می‌زند شما این را بالاترین نقطه تصور کنید بعد همین طور دیگر بیاید پایین آخرین رتبه آنجا است که اصلا در مقابل امام هم بایستد. آن بالا و این پایین این بالاترین رتبه و این هم پایین ترین که در مقابل امام بایستد مثل لشگر عمر سعد در لشگر عمر سعد هم افراد متفاوت بودند این طور نبودند که همه بخواهند واقعا دست به این کار بزنند به خاطر سیاهی لشگر آمده بودند که در تاریخ داریم، بعضی از اینها اصلا برای سیاهی لشگر آمده بودند و حاضر نبودند دستشان به خون آغشته گردد. آیا آنها با شمر و سران یکی بودند؟ تفاوت دارند و همه یک جور نیستند! همین سیاهی لشگر بودن سپاه کفر برای آنها جهنم می‌آورد ولی مراتب این جهیم و درکات آن متفاوت است.

یعنی به هر میزان از نیت یک درجه و یک درکه وجود دارد به هر میزان از اخلاص درجه و مخالف آن، یک درکه وجود دارد در این مسئله شکی نیست.

بعضی نمی‌توانند می‌گویند اصلاً از ما نمی‌آید
غیر از این نمی‌توانیم یعنی ما باید این کار را انجام
بدهیم مرحوم آقا به اینها می‌گفتند که من تا چه حد
می‌توانم به شما امر و نهی کنم - در آن جریانات بنده
بودم - آیا اگر شما شخصی را که یقین داشتید که الان
این صد درصد مخالف اسلام است و حیات و بقایش
بر ضرر اسلام است و هیچ شکی در این مسئله
نداشتید که باید این حذف بشود، من آمدم و گفتم
که آقا به این کاری نداشته باشد آیا شما آمادگی دارید
بپذیرید؟ گفتند نه! ایشان هم گفتند پس هذا فراق
بینی و بینکم و دیگر از آن به بعد آنها رفتند در مرام
خودشان لذا ترور حسنعلی منصور بدون این اذن بود
و حتی خود آقای خمینی هم ترور منصور را همان
موقع من شنیدم که خیلی موافق نبود، با این مسئله با
ترور و این چیزها و صد درصد این ترور بر علیه
اسلام تمام شد یعنی منصور رفت یک هویدایی آمد
که پدر همه را درآورد یعنی اسلام و همه را کشیدند
به توبره و چه‌ها کردند! تمام بهایی‌ها را آوردند بر
سر کار و خود هویدا بهایی بود، آوردند بر سر کار و

از ارتش و افسران عالی رتبه ارتش گرفته تا وزرا و دیگر کردند آن چه را که کردند.

در حالی که آن شخصی که خبیر است به مسائل، آن می‌داند که نباید انجام داد. در قضیه قتل عثمان چه کسانی رفتند عثمان را به قتل رساندند؟ یکی از آنها همین مالک اشتر بود از افرادی که رفتند یکی این بود؟ در حالی که این که بود؟ بعداً فرمانده ارتش امیرالمؤمنین شد در حالی که امیرالمؤمنین آن موقع می‌گفتند نکنید این کار را و امیرالمؤمنین دوجور حرف نمی‌زند، ما نه! ما دو جور حرف می‌زنیم در خفاء می‌گوییم بکنید، بعد جلوی مردم می‌گوییم نه نمی‌شود، این صحیح نیست، این صلاح نیست، ای نابکار خودت از آن پشت حمایت می‌کنی نظارت می‌کنی و ... اینها کارهای ما است. امیرالمؤمنین که دو جور حرف ندارد اگر دو جور حرف داشته باشد که امام ما نیست، آن هم آدم حقه باز و سیاسی و کلک است، کلک چیست؟ کلک کلک است دیگر، شاخ و دم ندارد جلوی مردم یک چیزی بگویند، در باطن چیز دیگر بگویند جلوی مردم یک

جور خبر بدهند در باطن یک جور دیگر علی هم می‌شود مثل آنها! این که ما امیرالمومنین را اسوه قرار دادیم چون ظاهر و باطن او یکی است ما می‌دانیم آن را که به ما می‌گوید همان را در باطن گفته به کسی دیگر. همان را گفته است فرقی نکرده است چون سر سوزنی ببینیم اختلاف دارد دیگر امام نیست، ممکن است حرف دیگری زده باشد ولی ارتباط نداشته باشد به این برنامه آن که در ارتباط با ما است همان را برداشته به دیگری می‌گوید حالا یا اشتباه یا درست کار نداریم ولی یکی است یک حرف است ما نمی‌گوییم معصوم باشیم، آن معصوم است ولی ما که می‌توانیم یک حرف بزنیم.

ما که می‌توانیم یک حرف بزنیم چرا دروغ بگوییم و به مردم کلک بزنیم مگر همه گاه و یونجه خورده اند نه! خوب می‌فهمند، فهمیدند همه چیز را خوب فهمیدند و مسائل را تشخیص می‌دهند این جور نیست که همیشه آفتاب پنهان بماند ما خیلی از مسائلی که از مردم می‌شنویم اینها همان هایی است که در دل خودمان هست.

فهمیدن نیاز به عمامه ندارد بدون عمامه هم می‌شود فهمید شما هر وقت می‌خواهی مطالعه کنید عمامه سرتان می‌گذارید؟ تا عمامه سرتان نگذارید چیزی نمی‌فهمید؟ نه آقا گاهی اوقات عمامه را هم برمی‌دارید تا بهتر بفهمید سنگینی می‌کند و باید یک قدری سر خلوت تر باشد و ... بدون عمامه هم می‌شود فهمید ما خیال می‌کنیم همه مردم گاو هستند غیر از خودمان! و همه آنهایی که عمامه می‌گذارند سرشان نه بابا! این طور نیست گاو در طویله است و مردم می‌فهمند و خوب هم می‌فهمند و درک می‌کنند و مهم هم این‌ها هستند اینهایی که درک می‌کنند مهم هستند و الا عربده کشها نه، آن یک روز برای این عربده می‌کشد، یک روز برای آن. یک روز برای مصدق عربده می‌کشد عصر هم برای آیت الله کاشانی، شنیدم - ما که آن زمان نبودیم - از افرادی که بودند، شنیدم در همین قم که صبح برای کاشانی فریاد می‌کشیدند و ظهر یک چلوکباب به ایشان دادند و عصر رفتند زنده باد برای آن یکی گفتند با یک چلوکباب! بابا چلوکباب پنج یا شش تومان بود.

مسکین خر اگر چه بی تمیز است چو بار برد
همی عزیز است

گاوان و خران بار بردار به ز آدمیان مردم آزار
اینها مربوط به این قضیه می‌شوند، این‌ها همین
طور بودند دیگر، اینها افرادی بودند که دارای مراتب
مختلف بودند و به همان میزان عمل می‌کردند یک
وقتی به طور جدّ امام علیه السلام می‌آید شخص را
منع می‌کند از کاری که نه این که فی الجمله مشتمل
بر خلاف باشد بلکه به طور کلی مخالف با مرام امام
است به طوری که شخص قصد عناد ندارد نه این که
بگوید من عمدا می‌روم انجام می‌دهم و این کار را
می‌کنم و در مقابل شما می‌ایستم آن انجام بدهد نه
آن دیگر مسئله آن فرق می‌کند و خیلی قضیه آن دیگر
متفاوت است ولی نه لذا شما می‌بینید در مخالفت‌هایی
که امام علیه السلام با زید بن علی ابزار می‌کردند
امثال یحیی بن زید، اینها رفتند و خودشان را به
کشتن دادند در همه اینها امام علیه السلام مخالفت
کرد و اجازه نداد ولی بعد هم برای ایشان گریه کرد
و طلب رحمت کرد و اینها معاند که نبودند اینها ظلم

را نمی توانستند تحمل کند، عدوان را نمی توانستند تحمل کنند قضایای مختار و امثال او آن افراد هم همین است آن هم مسئله این است ولی کاری که خود مختار کرد موجب شادی اهل بیت بود چنانچه در تاریخ داریم که امام سجاد دعا کرد ولی مختار کاری به امام سجاد نداشت. او بیشتر دنبال محمد حنفیه بود.

علی کل حال قضیه که مربوط به امام است آن در یک مسئله دیگری است آن در یک وادی دیگری است ما مشاهده می کنیم و مشاهده کردیم که چه کارهای خودسرانه ای انجام شد که تبعات آن هنوز که هنوز است ما را رها نکرده است بالاخره خودسرانه نمی شود کار کرد باید یک عقل منفصلی تدبیر و اداره امور را انجام دهد و بقیه هم طبعاً بایستی که مطیع باشند و آن عقل منفصل هم واقعا عقل منفصل باشد نه عقال منفصل! عقل باشد.

من دنبال این مطلب بودم راجع به همین بحث موافقت و این را می خواستم که من در همان موقع دیده بودم در همان زمانی که نامه ای مرحوم آقا به

آقای مرحوم آقای گلپایگانی نوشته بودند و به دنبال آن یک صحبتی بود که بنده در آن مجلس بودم و مرحوم آقای گلپایگانی پذیرفته بودند این بیان و استدلال ایشان را و ایشان بعد آمدند همان مطلبی را که در آن جلسه صحبت شده بود آن را نقد کردند و به صورت یک مقاله فقهی درآورده بودند و همان زمان به ما فرموده بودند که ما این را مطالعه کنیم که من به ایشان بعد از این که مطالعه کرده بودم گفته بودند که باید اطراف آن مطالعه و تحقیق شود. به نظرم رسید که این را بیاورم و برای رفقا این را بخوانم چون نمی دانم که دارند یا می توانند تهیه کنند تا این که کیفیت استدلال ایشان بر این قضیه معلوم شود البته استدلال دیگری هم شده است استدلالهای دیگری شده بر مسئله محاذات میقات.

همان طوری که عرض کردم اینجا بدون مبنا تمسک به اصل براءت و امثالها شده است که اصلاً جای آن نیست، البته ایشان هم تمسک کرده اند ولی نه در اینجا بلکه در مورد دیگر تمسک کردند و از این نقطه نظر می توانیم بگوییم که ایشان هم بعد از

این که همه کتب فقهی را استیعاب کردند - و به نظر می‌رسد که از سایر کتب هم اطلاعی در این قسمت و در این زمینه دارند - و بعد از این تحقیق نظریه خودشان را دادند ببینیم که مطلب به کجا می‌رسد الان ما مطلب را عرض نمی‌کنیم تا این که خود طرز فهم فقاهتی رفقا ببینیم که مسئله را به کجا می‌رساند و آیا نسبت به این مسئله و این مطلب با توجه به مطالبی که قبلاً عرض شد آیا موافقت دارند یا این که ندارند.

با حذف مقدمات به همین نکات اصلی می‌پردازیم عرض شد که دلیلی بر وجوب احرام از یکی از مواقت خمسه برای یکایک از اهل عالم که حج قران و افراد را استحباباً و یا به نذر و امثاله از آفاق بعیده به جای می‌آورند نداریم البته در خصوص مسئله نذر که روایات داریم و دیروز هم عرض شد ولی در مسئله حج که برای حج تمتع که به عمره ابتدا می‌شود نداریم آن چه وارد است در تعیین مواقت در روایاتی که در وسائل الشیعه است؛ ذوالحلیفه برای اهل مدینه و جحفه برای اهل شام و مغرب و

وادی عقیق برای اهل عراق و قرن المنازل برای اهل طائف و یلملم برای اهل یمن و برای مردم آفاقی که از این مواقیت عبور می‌کنند می‌باشد.

و فی روایه علی بن جعفر عن اخیه کاظم علیه السلام فلیس لاحد این یعدوا من هذه المواقیت الی غیرها و مقتضای این دسته از روایات قصر بر نفس میقات و عدم کفایت محاذاة است، این هم روشن شده بود لکن به مفاد صحیحہ عبداللہ بن سنان کہ محمدین ثلاثة آن را روایت نمودند درباره کسی کہ «اقام بالمدينة شهرا» فقط همین یک روایت بود راجع به کفایت محاذاة برای کسی کہ «أقام بالمدينة شهرا و هو یرید الحج ثم بدا له ان یخرج من غیر طریق اهل المدينة الذی يأخذونه» و حضرت صادق علیه السلام فرمودند «فلیکن حذاء الشجرة من البیداء» یعنی اگر فرض کنید کہ این جا مسجد شجره است و این جا مدینه به جای این کہ بیاید مسجد شجره می‌خواهد از این طرف برود مکہ مثلا اینجا است، این وقتی کہ رسید شش میل، (شش میل از مدینه دور شد)، رسید به مسجد شجره چون مسجد شجره هم شش میل است وقتی دور شد رسید به این جا این جا کہ شد محاذاة، با یک خط غیر مستقیم بلکه

خط مورّب، این محاذاة میقات خواهد بود و از آن جا می تواند احرام ببندد و بدین لحاظ مکفی خواهد بود و بدین لحاظ عنوان محاذی نیز حکم میقات را خواهد داشت ولکن عنوان میقات و یا محاذی آن برای خصوص اهل آن مواقیت و کسانی است که از آن جا می گذرند کما جاء فی حدیث صفوان بن یحیی عن ابی الحسن رضا علیه السلام انّ رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم وقت المواقیت لاهلها و من آتی علیها من غیر اهلها کسانی که از غیر مدینه هم هستند مثل افرادی که اول وارد مدینه می شوند و می خواهند مکه بروند به جای این که اول بروند جده می آیند مدینه. از همان طریق اهل مدینه طبعاً میقات ایشان میقات مدینه خواهد بود و «فیها رخصة لمن کانت به علة» و در این مواقیت رخصت است برای کسی که مریض باشد که می تواند از آن میقات احرام نبندد گفتیم برود از جحفه احرام ببندد یا برود از ادنی الحل کسی نمی تواند این مسافت را در حال احرام طی کند.

مثلاً مریض است و باید لباس بپوشد و لباس هم که مخیط است و این کسی که مریض است می تواند از میقات عبور کند تا به جحفه برسد یا به ادنی الحل

برسد که جحفه را گفتیم، ادنی الحل را نگفتیم و ادنی الحل را بعد می‌گوییم «و فیها رخصة لمن کانت به علة فلا تجاوز المیقات الا من علة» کسی که سالم است نمی‌تواند بدون احرام از میقات رد شود و اگر رد شود باید دوباره برگردد، چطور این که در روایات خواندیم از میقات دوباره احرام ببندد فبناءً علی هذا هیچ وجهی به نظر نمی‌رسد که اهل آفاق دیگر که عبورشان از این مواقیت نباشد و یا از محاذی آنها عبور نکنند ناچار باشند از خصوص این اماکن محرم شوند و آن چه در صحیحه می‌گوید: «وقت رسول الله المواقیت لاهلها» آن پنج تا است و آن چه در صحیحه زراره از حضرت باقر علیه‌السلام که کلینی و شیخ آن را روایت نمودند که «ولیس لاحد این یحرم دون وقت الذی وقته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانما مثل ذلک من صلی فی السفر اربعا و ترک الثتین» کلمه «دون» در این جا به معنای غیر نیست بلکه به معنای قبل است و این روایت احرام قبل از میقات را منع می‌کند و درست هم است و شاهد بر این، تمثیل حضرت است به اتیان نماز

رباعیه در سفر و ترک ثنائیه که شخص با این که عبادت بیشتر می کند مع ذلک نتیجه نمی برد - از قبل از میقات احرام می بندد مسافت او بیشتری با احرام طی می کند ولی فایده ندارد چون بدون اذن شارع است - همین طور شخص محرم که قبل از میقات محرم می شود و می خواهد بیشتر از فیض درازای زمان رنج زمان از و ثبوبات بیشتری بهره مند شود بهره ای نمی گیرد و در وسائل نیز این روایت را در باب عدم جواز الاحرام قبل المیقات عنوان کرده اند که مرحوم شیخ حر این را جزو این باب آورده است نه جزء «مواقیت الذی وقتها رسول الله» که برای غیر این مواقیت جایز نباشد و علاوه بر صحیح صفوان که توقیت مواقیت را لاهلها و من آتی علیها من غیر اهلها می داند و نص در تقیید است، کافی برای تقیید مطلق است که احیانا آورده شده باشد اگر در یک روایتی فرض کنید که گفتند «المواقیت لایجوز لاحد» و کلمه «لاهلها» ندارد ما این مطلقات را حمل بر این مقیداتی می کنیم که خصوص اهل در این جا ذکر شده است.

با ذکر اهل در این جا آن مطلقات را در این جا مقید می‌کنیم به همین اهل فلهاذا کسانی که از مغرب مکه مانند اهل سودان ارضاً بحر احمر را طی می‌کنند افرادی که به طور کلی در قاره آفریقا هستند که بین قاره آفریقا و بین عربستان دریای سرخ اصطلاح فاصله است که اینها که تمام از ناحیه آن طرف وارد می‌شوند به همین جده وارد می‌شوند و اصل آن جده است و جده درست است اصلاً اینها میقات ندارند این که «میقات ندارند» در نظرتان باشد ما با این کار داریم چون در این مقاله اسمی از این مسئله آورده نشده است دیگر فقهایی که در این مسئله نظر دارند به این نکته اشاره نکردند البته این نکته دقیقی است در نظر داشته باشید که بسیاری از زائرینی که اینها می‌آیند به سمت مکه به طور کلی میقات اینها ندارند. تلمیذ: این چنین افرادی که بالأخره از سمت یمن وارد می‌شوند، چطور میقاتشان همان یلملم نمی‌شود؟

استاد: یمن پایین است بنده بالا راعرض کردم سودان با یمن که فرق می‌کند.

تلمیذ: از بحر احمر می آیند بحر احمر نزدیک
یمن است.

استاد: یمن آن پایین عربستان است عربستان اگر
از این جا تا این جا تصور کنی این جا یمن است این
بالا. جده این جا است اینها که از سودان است
نمی روند دور بزنند! می آیند به جده که می رسند
وارد می شود که به اصطلاح مکه کنار است دور
نمی زنند یمن و عمان و اینها همه قسمتهای پایین
دریای سرخ هستند که بعد به دریا متصل می شوند.

و نیز کسانی که با طیاره به جده می روند میقاتی
در پیش ندارند و از جده نیز نمی توان محرم شد چون
نه میقات است و نه محاذی آن و آن چه را که
ناخدایان کشتی در بحر احمر گفته اند که نقطه ای در
ساحل دریا بین قمران و جده محاذی یلملم است آن
محاذاة مورد نظر برای احالة احرام نیست زیرا معنای
محاذاة برای احرام شخصی که به جهت مکه می رود
و در سمت قبله حرکت دارد آن است که میقات یا
در طرف راست و یا در طرف چپ او واقع شود و
بین او و میقات و مکه یک مثلث قائم الزاویه تشکیل

گردد که زاویه قائمه آن بین خط واصل از مکه تا نقطه محاذاة باشد یعنی مکه آن جا و یک میقات این طرف و یک میقات هم این طرف است که اگر از وسط بخواهد برود که یا طرف چپ او در این جا میقات است یا طرف راست او میقات است این هم یک نکته است که ما بعد به این نکته می‌رسیم یک جای نظر در اینها وجود دارد.

تلمیذ: این مثلث قائم الزاویه، در روایات وجود دارد که ایشان اینگونه می‌گویند؟

استاد: نه روایت نیست و معنای لفظ محاذاة این را می‌گوید.

تلمیذ: اگر این نحو باشد آن وقت وتر بزرگ این مثلث، قطر یک دایره می‌شود یک طرف آن می‌شود مکه و یک طرف آن چه می‌شود؟

استاد: عابر! خود عابر از وسط عبور می‌کند یک طرف این میقات و طرف دیگر آن میقات و وتر آن هم می‌شود خطی که از همان کعبه به سمت عابر عمود شده است.

تلمیذ: پس به اصطلاح، محاذاة می‌شود محیط

یک دایره به مرکزیت کعبه!

استاد: بله دیگر همه آنها دایره است کل دور زمین که به ..

تلمیذ: کل محدوده محاذاة را عرض می‌کنم!

استاد: چرا دایره باشد؟

تلمیذ: به دلیل قائم الزاویه بودن این مثلث فرضی.

استاد: نه! ببینید! الان یلملم هم یک طرف است یک طرف سمت چپ است فرض کنید که این قرن المنازل هم فرض کنید که سمت راست است وقتی سمت راست است شخصی که از وسط می‌آید عبور کند از دایره رد نمی‌شود از یک خط قوسی رد می‌شود که این خط قوسی یک گوشه آن می‌شود یلملم و یک گوشه می‌شود قرن المنازل خودش هم در وسط است حالا فرض کن یا در وسط است یا در کنار است ولی بالاخره چون به سمت مکه می‌رود پس این خط که از اول شروع می‌شود و به سمت مکه می‌رود، می‌شود «عمود» این که شد عمود می‌شود وتر دیگر حالا که این شد وتر دو گوش

مثلث چه می شود هر دو طرف میقات می شود.

تلمیذ: به مرکزیت مکه دایره می شود؟

استاد: درست است اما نسبت به خودش. نسبت

به خودش می شود مثلث اما به میقاتهای دیگر کار

نداریم چون میقاتهای دیگر از نقطه نظر میزان فاصله

با مکه مختلف است یک میقات دور است یک

میقات نزدیک است اصلاً در یک سوم دایره کعبه

میقات وجود ندارد.

الان فرض کنید که اگر این مکه است در این جا

یک میقات است این هم در این جا یک میقات است،

این میقات نزدیکتر است به مکه یا دورتر است، حالا

اگر یک شخصی که می خواهد از این جا بیاید این

فرض کنید مسیر دور است اول نقطه ای را که به آن

می رسد از محاذاة با میقات کدام است؟ پس معلوم

شد حالا این را شما در نظر بگیرید این می شود یک

وتر فرض کنید که به مثلث و یک گوشه وترش

می شود میقات دورتر، یک گوشه می شود باز میقاتی

که از این دورتر است و می رود به آن سمت دیگر

می رسد این در صورتی است که هر دو تا میقات مثلاً

تقریبا در یک فاصله باشند حالا اگر فرض کنید که یک میقات نزدیکتر است یک میقات دورتر است و این شخصی که الان دارد حرکت می‌کند طرف راستش میقات است ولی طرف چپ او دیگر میقات نیست میقاتها همه نزدیکتر است به او، این در این جای یک گوشه ندارد در واقع این جا فقط می‌شود یک مثلث که این مثلث وتر آن دیگر عابر نیست وتر آن بین میقات است و بین عابر خود عابر می‌شود یک گوشه مثلث این همان نکته ای بود که گفتم در نظر داشته باشید که یک مسئله در این جا هست

تلمیذ: این بحث جغرافیایی نیست یک بحث عرفی است.

استاد: نه، آن موقع هم اینها را در نظر می‌گرفتند همان موقع این مسائل را می‌دانستند راههایی که تشخیص می‌دادند از ارتباط ستاره ها و... اینها را همه اندازه می‌گرفتند این طور نبوده که فرض کنید که نفهمند حالا به آن دقتی که صد متر و پانصد متر باشد نه، ولی نه این که دیگر در حد چند فرسخ اختلاف، این طور نبوده می‌فهمیدند لذا در همان

نقشه هایی که مربوط به زمانهای گذشته است ما خیلی نقشه ها را نزدیک می بینیم با آن چه را که امروزه بررسی کردند امروزه فرض کنید که آمده اند و دقیق بررسی کردند این مسائل را من از یکی از دوستان می شنیدم راجع به کیفیت حرکت کشتی می گفت آمده اند دو کیلومتر دو کیلومتر دریا را آمدند اندازه گرفتند چه زحمت عجیبی که بیایند عمق دریا را چون بالاخره کشتی که حرکت می کند باید بفهمد که یکدفعه نخورد به صخره فرق می کند دو کیلومتر دو کیلومتر آمدند اندازه گیری کردند می دانید یعنی چه؟ چون نزدیکتر دیگر فایده ندارد مثلاً صد متر، دیگر در این مساحت دو در دو عمق تقریباً یک شکل است همین طور اندازه گیری کردند و روی تمام این اندازه ها علامت گذاشتند و کد گذاشتند؛ یعنی فرض کنید که مدیترانه از این طرف به آن طرف آن، دو کیلومتر دو کیلومتر آن کد دارد که یک شخصی که دارد حرکت می کند الان در این دو کیلومتری می فهمد که عمق دریا چقدر است، یعنی با این زحمت طاقت فرسا در این جا می فهمد که الان عمق

دریا فقط ده متر آمده بالا و فرض کنید که ۱۶۷۰ متر عمق دریا است دو کیلومتر دیگر می شود ۱۶۶۰ متر به این مقدار از دقت الان فهمیدند آن موقع این کارها را نکردند ولی حداقل نسبت به خود راهها و میزان مسافتی که طی شده است اینها اندازه گیری می کردند، مثلا حرکت آن کشتی خودشان را به وسیله بادبان اندازه می گرفتند و در محاذاة با مکانی که در آن جا حساب می کردند محاذاة با آن را می نوشتند که ما الان ۳۵ دقیقه که از فلان نقطه حرکت کردیم به این نقطه رسیدیم و این علامت را دارد اینها همه در آن اطلس جغرافیای قدیم برای ملوانان ثبت شده است آن ملوانان قدیم اینها را همه را ثبت می کردند ابوریحان بیرونی در کتابش تمام اینها را آورده است البته دو کیلومتر دو کیلومتر نبوده، الان آن حسابهایی که امروزه می کنند خیلی از همان محاسباتی که آنها استفاده کردند را اندازه گذاشتند لذا ما می بینیم فرض کنید که در همین مسافتات را به برید ملاحظه می کنند این دو برید و یک چهارم است یک برید و یک سه چهارم است این برید یعنی همان

مسافتی که بین یک نقطه و نقطه دیگر است که من باب مثال عبارت است از سته امیال هر بریدی خب این یک مطلبی است که علی کل حال من خیال می‌کنم رفقا این را داشته باشند این به اصطلاح خوب است تا این که انشاءالله در روز آینده درسی این مسائل را مورد بررسی قرار بدهیم چون نکاتی است که تا این نکات روشن نشود ما نمی‌توانیم به نتیجه برسیم محاذاتی که ناخدایان می‌گویند طوری است که یلملم و قبله هر دو در یک جهت با تفاوت کمی واقع می‌شود و این منتج فایده‌ای از جهت نسک نیست.

یلملم در جنوب مکه است زیرا میقات اهل یمن است و یمن در جنوب شرقی مکه است و جده در مغرب مکه است و ناسک که در جده می‌ایستد هیچ‌گاه محاذات با یلملم را پیدا نخواهد کرد و در بین راه حتی در حده به فتحاء که جده این محاذات محقق نیست در این زمینه کتاب هست بنده هم کتابش را دارم که دقیقا نقشه در آن جا است وقتی انشاءالله خواستیم به این برسیم آن را می‌آوریم تا این که این

مسئله محاذات از روی نقشه جدید و دقیق آن بررسی شود شاید آن محاذات بعد از حدود حرم یا داخل آن باشد و جده نیست و از طرفی نمی‌توان چنین ناسکینی را الزام به احرام از جحفه یا از یلملم نمود که بروند دور بزنند حالا که شما از جحفه آمدید بروید جحفه یا این که بروید از یلملم این دلیلی بر این مسئله نیست، زیرا جحفه در شمال مکه است و یلملم در جنوب آن و وجهی برای این الزام نیست همچنان که نمی‌توان آنها را الزام به مواقیت دیگر و طبق اصل کلی عدم جواز دخول حرم بدون احرام باید ایشان در ابتدای دخول به حرم محرم شوند این همان مسئله اصلی است که حالا فرض کنید که این افراد که البته حالا که برای کسان دیگر هم آن مسئله محاذات به جای خود ولی برای کسانی که چیز کنند خوب روی چه حسابی است خوب مواقیت که مربوط به اینها نیست و از طرفی الزام به این نیست که انسان آنها را امر کند به این که مسیر خودش را دور کنند بروند آن جا پس از کجا محرم شوند از همان ادنی الحل قاعده کلی داریم که لایجوز دخول الحرم الا

بالاحرام پس بنابراین اینها به قاعده اصل براءت این جا می شود جاری شود این جا که به قاعده اصل براءت از احرام است الا به دلیل، دلیل می گوید در حرم فقط در حرم چون اگر در حرم نداشتیم تا خود کعبه و پشت بام آن هم می توانست طرف با همان لباس خودش برود ولی چون دلیل داریم که ورود در حرم بدون احرام جایز نیست آن جا دیگر جلویش گرفته می شود و باید آن جا احرام ببندد قبلش هم باید احرام ببندد؟ نه، به چه دلیل؟ نه میقاتی پشت سر او بوده است و نه این که دلیلی برای رجوع به یکی از مواقیت چه در قسمت راست چه در قسمت چپ هست دلیلی بر این مسئله ما نداریم اصل براءت در این جا وجه پیدا می کند که عرض کردیم

تلمیذ: چرا برای مجاور مکه قائل هستند که باید

برگردد به آن میقات اهل خودش؟

استاد: مجاور مکه هنوز جزو مکه نشده است او

چون می بایست از آن جا احرام ببندد آمده در مکه

حالا که می خواهد احرام ببندد احرام چیست؟

احرام، احرام خود دویره اهلها است، بین مسجد

شجره و بین مکه منزل او است حالا گفته که فرض کنید که می‌خواهم یک ماه در آن جا بمانم اگر تو در منزل خودت بودی از کجا احرام می‌بستی؟ از دویرة اهلها می‌بستی دیگر چون این منزلش مادون میقات و مکه است همان جا می‌شود محل برای احرام او این باید برگردد البته برای کسی که اقام سنتین نباشد حالا که آن هم البته در آن حرف است یعنی نقاط مختلفی هست که باید به اصطلاح نگاه کنیم و ببینیم که این علت چه بوده است چون در مدینه داریم لمن اقام شهرا

تلمیذ: نسبت به سنتین ما کار نداریم ما بین سنتین.

استاد: نه سنتین که جزو اهلش است قانتین یعنی جزو قانتین به اصطلاح...

تلمیذ:

استاد: بله خب این میقاتش دلیل چیست چرا باید در مکه ببندد؟

تلمیذ: ما دلیل داریم که ملزم است که بر این مواقیت چطور می‌تواند بر این افراد.

استاد: چون روایت داریم دویره اهلها این که اهل
مکه نیست.

تلمیذ: نه اینها که وارد می شوند ادنی الحل باید
محرم شوند

استاد: خب این که خارج از این قواعد به
اصطلاح برای میقات است، برای کسانی که از خود
مواقیت عبور می کنند لاهلها و لمن یمرّ من نفس
المواقیت هذه المواقیت است این دلیل

تلمیذ: قاعده کلی داریم.

استاد: کدام قاعده است؟

تلمیذ: هیچ کسی حق ندارد که... قاعده که در
خود روایت است.

استاد: آن دارد که لایجوز لمن یعدوا عن هذه
المواقیت اینکه هنوز از مواقیت عبور نکرده است این
خودش جزو مجاور مکه است و منزلش بین مواقیت
و مکه است.

تلمیذ: شخصی که الان ما بحث می کنیم که از
جده می آید اینها را ما چرا بیاییم بگوییم از ادنی الحل
احرام ببندند؟

استاد: چون که مواقیت مال اهلها است این که جزو اهلها نیست.

تلمیذ: خب ما ملحق می کنیم به این قاعده.

استاد: چرا ملحق می کنیم به این قاعده نمی خواهیم بکنیم.

تلمیذ: قاعده کلی است.

استاد: قاعده کلی نداریم کدام قاعده؟ قاعده کلی

این است که این مواقیت وقتها رسول الله لاهلها این

که از سودان می آید در جده از بحر احمر رد می کند

کدام یک از این مواقیتی است که رسول الله وقتها

اصلا سودانها حجتشان به درد نمی خورد اینها که

حج انجام می دهند این مواقیت مال اهل عراق ذات

نمی دانم عقیق است آن مال نمی دانم فیروزه است آن

مال نمی دانم دُرّ است این یلملم است، اما برای

افرادی که از اهل عراق نیستند یک قریه است اصلا

نه جزو عراق حساب می شود نه جزو شامات حساب

می شود حالا آن قریه بیچاره خودش را به کدام ملحق

کند به اهل شام ملحق کند یا به اهل عراق ملحق کند

هیچی می گویند به هیچ کدام، بلند شو برو تا ادنی

الحل به ادنی الحل که رسیدی در آن جا آن هم از باب این که جایز نیست بدون احرام وارد شوی و الا تا خود مسجدالحرام با خرت می توانستی بروی این حمار اسوداللون گفت این حطب مرتب بر حمار اسوداللون را هر رطل شرعی به چند درهم در معرض بیع و شراء درمی آوری؟ گفت حاج آقا اگر می خواهی قرآن بخوانی برو مسجد اگر می خواهی بخری هیزم همه پنج ریال است و من نفهمیدم تو چه می گویی می خواهی قرآن بخوانی یا می خواهی هیزم بخری؟ عبور با هواپیما هم در خطوط مخصوصی که از روی مدینه عبور می کند مثل فرض کنید که از شام از دمشق که می آید به سمت جده از بالای مدینه عبور می کند ما از بالای مدینه رد شدیم اتفاقا در همان موقع هم خلبان گفت که الان ما داریم از بالای مسجد شجره رد می شویم هر کسی احرام نبسته احرام ببندد در آن لحظه همه طیاره شروع کردند به لبیک اللهم لبیک گفتن بله یک سنی بغل من بود و آن هم خواست احرام ببندد ولیکن تا آن جا با او آشنا شده بودیم مال شام بود مال سوریه بود ولی در

آمریکا بود آمده بود آن جا و می خواست احرام ببندد
بغل ما نشسته بود گفتم تو نمی خواهی ببندی تو برو
جده همان جده که رسیدی آن جا برو جحفه از همان
جا احرام ببند خلاصه از راه به درش کردیم! بعد آن
کارهایی که باید بکند گفتم که این کار را بکن این
کار را بکن. چون محاذات همانند استقبال قبله به
واسطه زیادی بعد متصل می شود. من خیال می کنم
که دیگر دلیل را در این صورت بیان کردیم و دیگر
گفتن آن زیاد وجهی ندارد دلیل مرحوم آقا در این
قضیه همان مطلب صحیحه عبدالله بن سنان است که
خودمان عرض کردیم و دیگر معنای دون المواقیت،
البته مرحوم آقای گلپایگانی دون را به معنای غیر
گرفتند لذا اصرار داشتند بر این که این مواقیت لکل
زائر که یدخل فی الحرم و یزور مقارن او حاج مفرد
او معتمر برای هر زائری این مسئله به اصطلاح هست
ولی دون به مادون برمی گردد و مطلب از این نقطه
نظر درست است و ما هم نظرمان بر این است که
دون به معنای قبل است نه به معنای غیر از این نقطه
نظر.

خب با مرحوم آقای گلپایگانی می‌توانیم بگوییم که نظر ما مخالف است ولی از این نقطه نظر که صحیحه عبدالله بن سنان ایشان می‌فرمایند که صحیحه واحد است و در قبال این روایات متعدده نمی‌توانند مقاومت کند این هم اشتباه است صحیحه چه واحد باشد چه غیر واحد باشد حجیت دارد و کمیت در حجیت نمی‌تواند تأثیر داشته باشد از این نقطه نظر باز می‌توانیم بگوییم که حق به جانب مرحوم آقا است و همین طور از نقطه نظر مسئله براءت از زائد این هم درست است تا قبل از این که حکم الزامی و تکلیفی نسبت به موضوع خاص باشد در آن جا مکلف براءت از الزام دارد و الزام در این جا احرام از احد مواقیت است و خب که این احد مواقیت برای افرادی که از غیر از این مواقیت عبور می‌کنند چنان که مثلا گفتند افرادی که با هواپیما می‌آیند از غیر از مواقیت عبور می‌کنند چون بر فرض که بخواهند از مواقیت عبور کند مشکل است آن هواپیما با آن سرعت چطور فرض کنید که شخص بخواهد یکدفعه از محاذات با میقات در آن جا احرام

ببندد البته این را ما می‌توانیم در آن یک مقداری
خداشه کنیم به این که آن دقتی که در این جا هست
عرفا این دقت مورد لحاظ قرار نمی‌گیرد چطور این
که خود این مواقیت را هم با شاخص مشخص نکرده
اند.

مگر فرض کنید که وادی عقیق اولش مشخص
است یکدفعه اولش عقیق می‌شود مثل یک خطی که
می‌کشند خط وسط خیابان که می‌کشند همان خط را
کشیدند این طرف وادی عقیق است این طرف آن
وادی غیر عقیق است این که نبوده وادی العقیق یک
مسافتی است که به آن وادی العقیق می‌گویند حالا
شما که سانت نمی‌توانی بگذاری اول وادی العقیق و
بگویند از این جا است باید حرکت کنید برسید لعل
این که یک کیلومتر هم شما رد کردی دو کیلومتر هم
رد کردی اشکال ندارد وضع ندارد جا ندارد یا فرض
کنید که یلملم و اینها حالا مسجد شجره مشخص
است در خود مسجد شجره هم فرض کنید که احرام
در آن جا بهتر است که یک قدری دورتر باشد یک
چند میلی انسان حرکت بکند به مسجد شجره بعد

آن جا لبیک بگوید احرام را در مسجد شجره ببندد
منتهی لبیک را آن جا و لذا مستحب است که انسان
وقتی که حرکت کرد صدایش را بالاتر ببرد حتی در
این جا هم مشخص نشده است که دقیقا.... اینها
همه چیزهای عرفی است یعنی شارع نظر بر وسواس
سانت و میلیمتر در این جا ندارد و امکان هم ندارد.
آن هم آن زمان بخواهند بیایند دقیقا سر متر آن حدّ
فاصل بین میقات و غیر میقات احرام ببندند پس
بنابراین چه اشکال دارد که با هواپیما این را بگوییم
وقتی که آن خلبان اعلام می کند که ما الان از محاذات
میقات داریم رد می شویم همان موقع احرام ببندیم
البته اگر محاذات با خود میقات صحیح باشد یا فرض
کنید که بالای خود میقات که دیگر محاذات هم
نیست البته نه محاذات عرضی، محاذات طولی را
می گوییم ما الان داریم از این نقطه رد می شویم خب
آدم نگاه می کند فرض کنید که لباسش را عوض
می کند خب لباس عوض کردن که اشکال ندارد بعد
لبیک می گوید بخاطر تأکید هم تا ده دقیقه همین
طوری می گوید تا نیم ساعت هم می تواند بگوید تا

وقتی که دویرة اهل مکه در آن جا پیدا نباشد و این هواپیما هم به سمت جده می رود نه به سمت مکه و هیچ اشکال ندارد که در این جا برای هر کدام از این لبیکها قصد احرام را بخواهد بکند هیچ اشکالی از این نقطه نظر ندارد لذا این که می گویند در هواپیما احرام امکان ندارد این خودش محل تأمل است علی کل حال این را که من خدمت شما عرض کردم دیگر آخرین استدلال بر مسئله کفایت است لذا جای این دارد که ما اگر رأی فقها را در این زمینه بخواهیم عرض کنیم بیاییم و به آن نقاطی که مرحوم آقا در این جا تذکر دادند و روی آن تکیه کردند روی این مسائل ما توجه کنیم و ببینیم که آیا برای محاذات میقات یا برای ادنی الحل لمن لایمرّ باحد هذه المواقیت می توانیم در این جا تمسک به این ادله کنیم یا باید همان انحصار بر مواقیت را در نظر بگیریم؟

من یادم است در آن جلسه هی آقای گلپایگانی می گفتند آخر شارع مقدس این مواقیت را تعیین فرموده آقا می فرمودند خب لاهلها تعیین فرموده، ایشان لاهلها را می خواستند بگویند که این قیدیت

در این جا ملاک در انحصار حکم نیست در این جا حذف قیود در این جا ملاک است چطور این که در آن عکس آن در روایت عبدالله بن سنان داریم لمن اقام شهرا و يأخذ طريقا که هم ذوالحلیفه در این جا قیدیت آن می شود منتفی می شود و همین طور اقام بها شهرا منتفی می شد چون ممکن است این روایت مخصوص مدینه است و غیر مدینه را نگفته یک، ثانیا لمن اقام بها شهرا اگر یک کسی که فرض کنید که یک هفته ماند دو هفته ماند یا این که اصلا آمد و مرور کرد و اصلا نماند خب اینها همه جای چیز دارد خب اشکال کردند مرحوم آقای حکیم در خود مستمسک همین قیود را در این جا ملاحظه کردند و مسئله مدینه را حالا صرف نظر کردند ولی این که روایت دارد لمن اقام بها شهرا مانمی توانیم این قید را ندیده بگیریم این خلاصه مسئله است.

تلمیذ: در صورتی که در جلوی زائر میقاتی باشد مثل مدینه که ذوالحلیفه در جلو است اما اگر جلوی زائری میقات وجود نداشت مثل همین که از سودان دارد می آید چطور؟

استاد: آقای گلپایگانی ایشان می فرمودند روایت دارد که مواقیت اینها هستند المواقیت التي وقتها رسول الله لاهلها، آن وقت می گویند آن را باید حذف کرد نه این که انحصار را در مواقیت حذف کرد، انحصار در مواقیت به جای خود باقی است، لاهلها این طرداً للكلام است برای کسانی که می آیند و رد می شوند و اینها فرض کنید که مواقیت اینها هستند از آن طرف آمدند القاء قیدیت قیود را در آن جا کردند نه از این طرف که بیایند بگویند مواقیت را اصلاً انحصارش را بخواهند القا کنند برای کسانی که از اینها نمی آیند مثل این که از سودان می آیند نه از یلملم است که پایین است و نه از جحفه در شمال مکه است ارتباطی اینها به همدیگر ندارند. علی کل حال ببینید فقها نظرشان در این جا چگونه است.

تلمیذ: خود پیامبر وقتی که آن مواقیت را در نظر گرفته است حتی از آن جا کسی الان نمی آید اما خواهد آمد این مثل این که یک شمه ای یک ظهوری دارد که آن مواقیتی که دارد تعیین می کند خودشان یک موضوعیت دارد همه مردم که از همه

جهان می‌خواهند بیایند به مکه از یکی از این راهها...

استاد: این طور بگوییم این مطلبی که ایشان می‌گویند مطلب قابل تأملی است، این که حضرت می‌فرمایند موافقت وقتها لاهلها در روایات داریم که اصلاً عراقی آن موقع نبود ممکن است بگوییم منظور حضرت اهالی عراق بعد ایجاد البلاد بعد ایجاد المدين بوده است و لیکن نسبت به افرادی که مربوط به سودان هستند حضرت ساکت بوده است.

تلمیذ: منظور ایشان شاید این باشد که خود موافقت موضوعیت دارد برای احرام؟

استاد: بله موافقت برای اهل دیگر.

تلمیذ: نه حالا ما قید اهل را برداریم ما می‌گوییم استفاده از روایت من حیث المجموع برای خود موافقت موضوعیت دارد.

استاد: موافقت موضوعیت دارد برای کی؟

تلمیذ: برای هر کسی که می‌خواهد محرم شود.

استاد: نه این را نداریم

تلمیذ:؟

استاد: مواقیت لاهلها شما می گوید در آن موقع عراق وجود نداشت خب می گوئیم بعدا وجود پیدا می کند.

تلمیذ: ما این را می خواهیم بگوئیم معقول هم نیست که مثلاً یلملم را بیاییم برای اهل شام بگذاریم برای اهل خودتان چیز کنید اما آن شخصی که الان میقات ندارد ملحق شده به این دو تا

استاد: این از کجا آمده؟

تلمیذ: از موضوعیت مواقیت.

استاد: موضوعیت مواقیت لاهلها را قبول داریم یعنی کسانی که اهل این میقات هستند و عبور می کنند از این میقات اینها نمی توانند از میقات عبور کنند و بروند در یک میقات دیگر از آن میقات الالعله او لمن یمرّ بها من هذه المواقیت نه لمن یمرّ مطلقاً کسی که از این مواقیت عبور می کند ولو از اهل عراق نیست باید احرام ببندد اتفاقاً عکس می گوید نمی فرماید هر کسی که مرور می کند بیاید دور بزند، مرور می کند از این جا، حالا انشاءالله دیگر تتمه باشد برای بعد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ